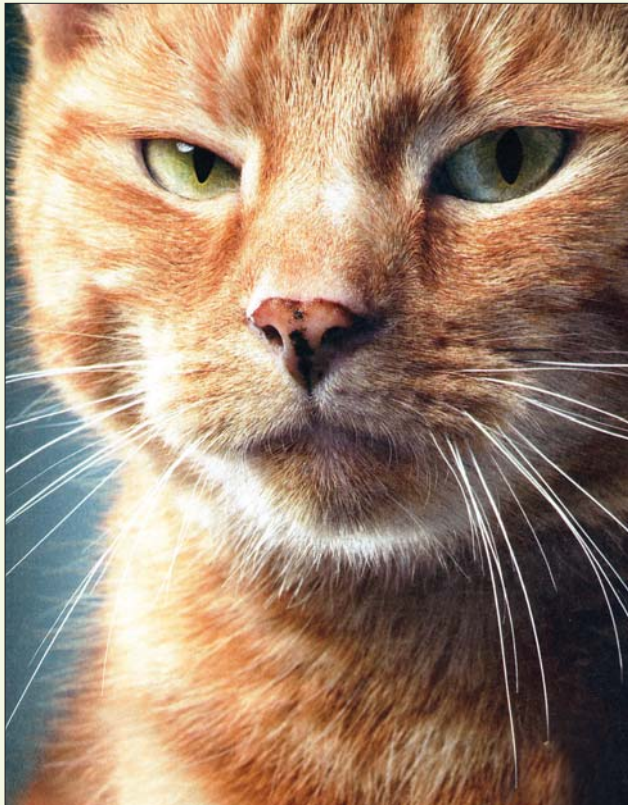


روش کار را به یکدیگر یاد می‌دادند. و آن شایک به این نتیجه می‌رسد: حیوانات هم فرهنگ اجتماعی و آمادگی برای یادگیری دارند، آمادگی که باعث رشد فهم و درک آنها می‌شود.

کسانی که در حوزه رفتارشناسی مطالعه و تحقیق می‌کنند گاهی خود را در دوره تازان و دوست شامپانزه‌هاش چیتا احساس می‌کنند.

وال در صحنه‌ای معروف از کتاب خود «میمون و قهرمان سوشی» که تحقیقی در مورد زندگی فرهنگی حیوانات است می‌گوید: یک پسر بچه سه ساله در منطقه میمونها در باغ وحش بروک فیلد در شیکاگو به زمین می‌افتد. یک گوریل ماده کودک را با احتیاط بلند کرده و آهسته به پشت او می‌زند، بعد او را به سوی نگهبانان می‌آورد. محقق در این صحنه تنها «رفتاری کاملاً عادی» می‌بیند. میمونها بسیار دانا هستند، آنها اتفاقات خطرناک برای موجودات را



عصبانی؟ ما انسانها چه کرده‌ایم که باعث شده این گربه کوچولو اینقدر عصبانی باشد؟ شاید هم او بی‌صبرانه منتظر غذای روزانه‌اش است. گربه‌ها هرگاه از چیزی خوششان نیاید به راحتی آن را نشان می‌دهند.

درک کرده و این احساس را دارند که باید در این جریان یاری برسانند. هر چه انسان بیشتر در مورد حیوانات بداند، ظاهراً تفاوت کمتری میان خود و حیوانات می‌یابد. البته پرواضح است که در میمونها که از لحاظ ژنتیک تنها ۲ درصد با انسانهای اولیه تفاوت دارند این فرق بسیار اندک است، اما از مشاهده دیگر جانوران هر روزه این تفاوت کم بیشتر نمودار می‌شود. برای مثال میومویی گربه‌ها که با فرکانسی حدود ۳۰۰ تا ۶۰۰ هرتز تقاضای غذای می‌کنند و تن تقریباً یکسان جیغ نوزادان گرسنه برای طلب غذا.

مثال دیگر: گاو نری که در خلال حمل و نقل با پاهای کوفته و بدنی خسته

مطیع بود و چه غیرمطیع. سگ دیگر اگر پنجه‌اش را هم بلند می‌کرد، چیزی نصیبش نمی‌شد. آنگاه بود که این سگ به چنین رفتار غیرعادلانه‌ای نگاه می‌کرد و پس از چند بار دیگر حاضر به همکاری نمی‌شد. آیا او از این عمل ناعادلانه می‌رنجید. و یا فقط از روی حسادت دیگر حاضر به اطاعت نمی‌شد؟

هنوز مدت زیادی از زمانی که طرح چنین سؤالاتی در حوزه رفتارشناسی ناپسند تلقی می‌شد. اگر کسی در مورد شخصیت حیوانات صحبت می‌کرد، این کار به «انتقال تصورات ذهنی انسان به دیگر موجودات» و «انسان‌نمایی» تعبیر شده و به سختی نکوهش می‌شد.

میمون‌شناس هلندی، فرانس دوال، به یاد می‌آورد: کسی که در گذشته حیوانات را به گونه‌ای با احساسات مرتبط می‌ساخت گناه بزرگی مرتکب شده و از سالن اجتماعات اخراج می‌شد.

بحث در مورد شباهتهای کوچک میان انسان و حیوان، که امروزه یکی از موضوعات بسیار متداول و جالب است، در حقیقت ریشه بسیار کهنی دارد. فیلسوف فرانسوی، رنه دکارت، حدود ۴۰۰ سال پیش گفته است: تفکر و توانایی این که فکر کردن را به عمل در آوریم تفاوت بین انسانها و حیوانات است. حیوانات قادر به تفکر نیستند. آنها تنها یک جسم بیولوژیک اتومات هستند، بدون فهم و احساس و قابل مقایسه با ماشینها. فریادهای ناشی از دردشان معنی بیشتری از جیرجیر چرخ ندارد.

پس از آن بود که در سال ۱۸۷۲ محقق طبیعت‌شناس، چارلز داروین، در نوشته‌ای با عنوان «بیان احساسات در حیوانات و انسانها» به بیان نظر مخالف خود پرداخت. این پایه‌گذار تئوری انقلابی نمی‌خواست بگوید که انسانها و حیوانات گرچه از لحاظ روحی روانی شبیه نیستند اما از لحاظ نوع و شیوه بیان احساسات خود شباهتهایی دارند، اگرچه ترس، استرس و حالت‌های ته‌اجمی تکنیک‌های مهمی برای زنده ماندن و راز بقا هستند. وی خواسته بگوید در حقیقت انسانها و حیوانات احساسات مشترک و ماهیت یکسانی دارند.

این یکسان‌پنداری گاهی اوقات بسیار واضح و قابل مشاهده می‌شود. مثلاً زمانی که رئیس دولت شوروی، نیکیتا خروشچف در سال ۱۹۶۰ در مجمع UN از روی عصبانیت با کفشهایش روی میز کوبید و یا رئیس جمهور آمریکا، ریچارد نیکسون، پس از فاش شدن رابطه خلاف اخلاقی‌اش و از دست دادن قدرت با مشت‌هایش روی زمین می‌کوبید. هر دو طوری رفتار کرده بودند که محقق رفتارشناس، فرانس دوال، در مورد میمونها مشاهده کرده بود.

حال باید دید که آیا این شباهت احساسی انسان و حیوان در مکانیسم رفتارهای ساده‌تر مثل مریضی و جراحی نیز وجود دارد؟

فرانس دوال که امروز در دانشگاه آتلانتا تدریس می‌کند، در حالیکه گراگر دس را میمون‌هایی از نژادهای مختلف فرا گرفته‌اند، می‌گوید: صد در صد.

این روانشناس ۶۲ ساله به بررسی مکانیسم‌های حیوانات مثل همدردی و سرایت احساسات پرداخته و متوجه شده است که حیوانات قادر به انجام کار گروهی هستند. آنها کار را تقسیم کرده و در طول آن به یکدیگر دل‌داری و جرات می‌دهند. البته وی نمی‌خواهد که از وجود «اخلاق» در حیوانات صحبت کند اما او چیزی را که فهمیده پایه‌های اخلاقیات می‌نامد.

نتایج تحقیقات دانشمند زوربخ، کارل وان شایک، نیز شبیه به نتایج بالاست: وی که اورانگوتان‌ها را طی کارهای گروهی مورد آزمایش قرار داده است می‌گوید: حیوانات رفتار اجتماعی بسیار خوب و باملاحظه‌ای با یکدیگر داشتند. آنها توانایی‌های دسته‌جمعی بسیاری داشتند، مثلاً در استفاده از ابزار برای سوراخ کردن پوست تیغ‌دار و رسیدن به دانه‌های خوشمزه میوه. آنها حتی

